

من خود را مصداق معلمی نمی دانم و شخصا در زندگی به عدد انگشتان یک دست معلمانی دیدم که با دیدن آنها هیچ معلم دیگری را نمی توانستم معلم تلقی کنم.

کسانی هستند که عالم هستند ولی برای معلمی عالم بودن شرط لازم است نه شرط کافی و ویژگی های دیگری نیز لازم است. این نسلی که من هم چندتایشان را دیدم مثل دایناسورها رو به انقراض هستند. یعنی بدون مبالغه در هر نسلی انسان متوجه می شود درصد تعداد این ها در جمع علی الادعا معلم کمتر می شود.

دانشکده الهیات که من در سال ۵۳ وارد آن شدم در مقایسه با الان و به همین ترتیب همه دانشگاه های مربوط به علوم انسانی در سی سال گذشته می یابم که تعداد معلمان کم شده است. علل و عوامل متعددی دست اندرکار بوده اند. جای تاسف دارد.

ما هر چیزی را از خارج مرزها می توانیم وارد کنیم ولی معلم و مربی تنها چیزی است که نمی توان وارد کرد. این ایام که می رسد برای من معلمانی چون مرحوم دکتر عبدالحسین زرین کوب، مرحوم دکتر مطهری، مرحوم امیر حسین یزدی تداعی می شوند. پیش خودم می گویم خوش بینانه دانشجویان با امثال بنده مواجه می شوند و مرا معلم به حساب می آورند.

کاری ندارم شخص چه آراء و عقایدی داشته باشد معتقدم معلم سه کارکرد دارد و چهارمی محل بحث نیست.

اولی که از همه مهمتر است انتقال شیوه اندیشیدن است. در بسیاری موارد ممکن است شما به علت ضعف حافظه معلومات و اطلاعات از یادتان برود ولی اگر معلم به همراه آن، شیوه اندیشیدن و به قول ما طلاب شیوه ورود و خروج در مباحث، شیوه روی کردن به یک مساله یا مشکل و شیوه برآمدن از عهده حل آن مساله یا رفع آن مشکل را به شما داده باشند با حافظه از دست نمی رود و در این ها قوت و ضعف حافظه اثرگذار نیست یک رویکرد به دانشجو داده شود. بارها گفته ام افلاطون یکی از حکیمان و فیلسوفان می گوید کسی که هر روز ماهی مورد مصرف مرا می دهد به من خدمت نکرده است کسی به من خدمت کرده است که روش ماهیگیری را به من یاد دهد زیرا اولاً اگر فردا او از دنیا برود من هم از دنیا خواهم رفت و ثانیاً به فرض که تا آخر عمر من زنده بماند زندگی من زندگی وابسته شده است زندگی من استقلال و خودمختاری و اتونومی خودش را از دست داده است.

من هر روز چشم به راه او باید باشم که برایم ماهی بیاورد ولی اگر روش را به من یاد دهد بعد از اینکه مرد می توانم با همان روش ماهی گیری ماهی بگیرم.

روش خیلی مهم است که معلم روش اندیشیدن و روش ورود و خروج به مسائل و مشکلات را نشان دهد کار دوم که به نظر من در درجه دوم اهمیت است مساله انتقال معلومات و اطلاعات و لااقل عقاید - در صورتی که به مرتبه علم و اطلاع نرسیده باشد- است یعنی بتواند اینها را خوب تفهیم کند و خوب انتقال دهد.

این دوتا در جهت تعلیم است.

فونکسیون و کارکرد سومی هم معلم در جهت تربیت دارد و آن اینکه یک نوع زیستن را به دانشجوی خود انتقال دهد.

دانشجو در روزگار ما بیشتر از دانستن به شیوه زیستن نیاز دارد.

مخصوصا در روزگار ما که بدیل ها و آلترناتیوها برای مغز بشر فراوانند. احتیاج نیست که آدم همه محفوظات را داشته باشد. اینقدر وسایلی وجود دارد که صد چندان آنچه در ذهن من و شما وجود دارد در آنها به صورت دقیق هست. شیوه زیستن مهم است به گونه ای که دانشجو بفهمد که معلمش گونه دیگری زندگی می کند وگرنه معلم مثل یک لبنیاتی است که صبح ها در مغازه اش را باز می کند

مهم این است که معلم یک نوع زندگی کردن را انتقال دهد و به دانشجو نشان دهد این طور هم می شود زندگی کرد این نوع زندگی کردن هم آزمون پذیر است. از این نظر بعد تربیتی گفتم زیرا انتقال اخلاق و معنویت است. اینکه معلم بداند در مقابل مخالفانش چطور رفتار کند در مقابل دوستانش و در مقابل کسانی که به تعبیری زیر دست او به حساب می آیند، نسبت به کسانی که همگنان و همقران او هستند چطور رفتار کند. بداند چطور می تواند عدالت، محبت و دغدغه نسبت به دانشجو را نشان دهد. این ها خیلی مهم تر است. من وقتی به خودم رجوع می کنم می بینم تمام فرمول های ریاضی که در دبیرستان و دانشگاه خوانده بودم از ذهنم رفته است اما این نوع شیوه زیستن که بعضی معلمان به ما انتقال می دادند نه اینکه عمدا بخواهند انتقال دهند خاصیت وجودی شان میشود و این نوع رفتار و حرکات و سکنات آهسته آهسته انتقال پیدا می کند به گونه ای که بعد مدتی متوجه می شوید طرز حرف زدن و طرز نگاهتان مثل استادتان می شود. این متأسفانه الان نیست. الان دانشجو می رود سر کلاس می بیند استاد از کمبود حقوق می نالد و مثلا اینکه شرکت تعاونی جنس نمی آورد و به اساتید وام مسکن نمی دهند. البته من معتقدم یک نظام سیاسی خبیر و دلسوخته نظامی است که نگذارد کار معلمان به اینجا بکشد ولی در عین حال ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم. حتی اگر نظام آگاهی و خیرخواهی لازم را ندارد معلم نباید در دانشگاه، کلاس و مدرسه دانشجویان را به این فضا ببرد. در این صورت به طور غیر مستقیم دو چیز را به آنان یاد می دهد یکی اینکه بالاخره اقتصاد، معیشت و مادیات اصل است. دیگر اینکه آنها را نسبت به رشته شان یا به علم و معرفت دلسرد می کند. این موارد در دانشجو اثر می کند: نالیدن و گلایه کردن و خود را متدنی کردن در حد مادیات

النفات به مادیات روشی نبود که در تعلیم و تربیت سنتی وجود داشته باشد. چه بسا دانشجویی سالها با آنها زندگی می کرد و اصلا توجه پیدا نمی کرد که چقدر فقیرند.

یکی از اساتید ما از ارتباطش با مرحوم علامه طباطبایی نقل می کرد که وقتی بعد از درس از ایشان سوالی می کردیم ایشان در حین جواب تا دم منزلشان می رفتیم ولی هیچ وقت تعارف نمی کردند که به منزلشان برویم و ما تعجب می کردیم که علیرغم تخلق به اخلاق پیشرفته که دارند ما را به خانه خودشان دعوت نمی کنند. بعدها از طریق آقای قدوسی با زندگی ایشان آشنا شدیم و فهمیدیم اینقدر در زندگی شان فقیر بودند که نمی توانستند ما را دعوت کنند و برایشان خوشایند نبود که ما وضعشان را ببینیم. الان این طور نیست مثلا استادان اگر وزیر علوم و تحقیقات را ملاقات کنند از مادیات می پرسند ولی راجع اینکه سیستم آموزشی موفق نیست یا نظام واحدی نظام موفق نیست یا باید سخت گیرانه تر با اساتید مواجه شویم یا از وضع تحقیقات ناراضی هستیم از استاندارد تحقیقات ناراضی هستیم سوالی نمی کنند.

در قدیم معلم در مواجهه با دانشجوی خودش او را یاد علم یا معنویت یا هر دو می انداخت. می گفتند علم در برزخ مادیات و معنویات است. علم در میان مادیات در عرش و در میان معنویات در فرش هست.

الان این طور نیست اساتید معلومات ندارند و قدرت انتقال آنچه دارند هم ندارند حوصله انتقال هم ندارند علاقه به این انتقال هم ندارند و شان آنها به لحاظ معنوی مثل شان لبنیاتی هست

یک مغازه دارد اینجا هم یک مغازه و به همین جهت همه آنچه آنجا وجود دارد اینجا هم وجود دارد حسادت، کارشکنی، مشکل تراشی برای همکاران همیشه جای خودشان را تنگ می بینند هنوز اساتید نفهمیده اند هیچ کسی جای کسی را تنگ نمی کند اگر بفهمی در پازل عالم کدام قطعه هستی این عالم با وجود تو تکمیل نمیشود هیچ کسی جای آدم را پر نمی کند

خدا طوری عالم را ساخته است که هیچ کسی جای هیچ کسی را پر نمی کند
اگر بفهمی که کارکردت در پازل کجاست کدام قطعه عالم با تو باید پر شود کسی جای تو را تنگ نمی کند

در تعلیم و تربیت سنتی چه در جهان اسلام چه در جهان غیر اسلام این نوع رفتار وجود نداشت نه اینکه اساتید معصوم بودند ولی سنت و روش بر این نبود و قبیح شمرده می شود و اگر کسی چنین رفتار می کرد درون خودش احساس شرمندگی داشت ولی الان طبیعی و روتین شده است که اساتید برای هم کارشکنی کنند. نتیجه آن می شود که سطح معلومات و علم پایین آمده است.

من معتقدم یک دکترای امروز به اندازه یک لیسانس چهل سال پیش معلومات ندارد. در جلسه ای بودم دکترای ادبیات و زبان فارسی که از معمران این رشته بود بیتی از مولانا را غلط می خواند

در قدیم یک بازاری با معلومات ما از یک استاد امروز حافظ مولانا نظامی می فهمید

یک نامه بعضی نمی توانند بنویسند. در اوراق ورودی دکترای غلط های املایی فاحش می دیدم این دانشجو چهار سل دیگر دکتر می شود و بعدا عضو هیات علمی دانشگاه می شود درحالی که غلط فاحش املایی دارد.

چرا باید این طور باشد؟ به نظر من یکی به دلیل اینکه اینطور نیست که نظام کشورهای جهان سوم عموماً و از جمله کشور بفهمند که کسانی که به فهم خدمت می کنند به بهترین بخش کشور خدمت می کنند و باید از نظر معیشتی و اقتصادی نه زندگی تجملاتی، زندگی آبرومندانه برایشان مهیا کرد.

دوم اینکه هر نظامی ممکن است کم یا بیش قصور و تقصیری در این جهت داشته باشد ولی معلم باید حیثیت خودش را بالاتر از این بداند که برای مسائل معیشتی بنالد و به دانشجویانش هم خواه ناخواه بگوید بروید دنبال مدرک گرفتن و با این ورق پاره

می افتند در این گردونه تحصیل برای مدرک، مدرک برای شغل، شغل برای پول.

چهار تا فاز هست.

پدرم از مرحوم امیرزا حسن شعرانی که مدتی پیش ایشان شاگردی می کردند نقل می کرد که ایشان می گفت گاهی وقتها تاکسی ها در تهران من را سوار نمی کنند زیرا گمان می کنند من با این وضع ظاهری پول کرایه ندارم غافل از اینکه من تا پول نداشته باشم امکان ندارد سوار تاکسی شوم

این وضع مرحوم شعرانی بود و اصلاً برایش مهم نبود یعنی چیز مهمتری برایش بود

استاد من مرحوم یزدگردی برای من نقل کرد که مرحوم جلال الدین همایی لباسش طوری بود که چندین بار پیش آمده بود که نگهبانان دم دانشگاه مانع ورود او به دانشگاه شده و بدند و گیوه ای می پوشید که از اصفهان خودش داشت اصلاً برایش مهم نبود

الان دانشجو دوره لیسانس است کیف سامسونت دستش می گیرد

ظاهرگرایی و ظاهر نگری را همه جا رواج دهیم
از اول سیطره کمیت برایش ثابت شده است
به تعبیر گنون آخر الزمان در همه علامت کیفی آن سیطره کمیت بر همه چیز است
در همه دآوری ها کمیت مهم است
اگر بپرسند کسی تا الان هزار صفحه و یکی بیست هزار صفحه از او منتشر شده است تصور می کنی
که دومی باسوادتر است
در یک مجلس شبانه محفل شبانه آنکه نوبت حرف زدن به دیگری نمی دهد بعد همه می گوین
در قدیم به میزان سکوت ما را می سنجیدند
هرچه فرزانه تر می شدیم ساکت تر بودیم
میزان سکوت و خاموشی و دم بر نیاوردن اذا تم العقل نقص الكلام
سیطره کمیت است مثلا اگر بگویم کسی خانه ای خریده بیست میلیون و دیگری صد میلیون یا اگر مهریه
دختری دویست میلیون باشد زیباتر به نظر می رسد
به همین ترتیب این سیطره کمیت است و ما آن را به دانشجویان خود انتقال داده ایم.
به همین ترتیب در قدیم کتاب خواندن این طور بود که قدما در سرتاسر عمرشان بیست تا کتاب می
خواندند ولی عمیق می خواندند حالا سیطره کمیت است و به حجم خواننده ها اهمیت مید هیم و کتاب را
روزنامه وار می خوانیم.
اینها چیزهایی بود که در تعلیم و تربیت و تفکر سنتی وجود نداشت و الان متأسفانه است و نتیجه اش این
است که درونمان پوک است اگر چه در بیرون می توانیم هیمنه ای داشته باشیم
آن جمله متفکر معروف ایتالیایی ما غولان بیماریم از لحاظ ظاهری بزرگیم ولی غده ای سرطانی
درونمان است
درون خود احساس پوکی می کنیم نه ابتهاج درونی و آرامش درونی
همه چیز را از طریق شیادی به دست آوردیم
در بیرون شانی داریم؛ پست و مقام ولی در درون از خود راضی نیستیم به دلیلی اینکه در عین حال که
خوشناسی مشکل ترین کار است خودفریبی هم مشکل است
سیطره کمیت جهانی است بنشسته در گوشه ای
اینها وجود ندارد آن کسی که می گفت به ابوشکور بلخی تنها بود ارزش خود را در این می دیدند که به
خودشان بپردازند مجلس آرای و زینت المجالس شدن فریب است و درون ما را پر نمی کند
به گفته ویلیام تکرر آمده بودند خودفروشی کنند
ما مثل کمیسیون پزشکی هستیم که بر سر بیمار صعب العلاج احضارمان کرده اند تا با مشورت یکدیگر
مشکل را حل کنیم

بیمار در شرف مرگ است یکی می گوید که مدرکت را از کدام دانشگاه گرفتی من در چند بیمارستان جراحی می کنم

نمی خواهد مشکل بیمار را حل کند

این همه سمینار و مخارج چرا هیچ مشکلی رفع نشده؟ تکاثر و تفاخر می کنند

اینها واقعا من به مسائل اجتماعی عام کار ندارم یعنی سیاسی و اقتصادی

اگر به فکر خودمان هم باشیم اینها به ما ابتهاج درونی نمی دهد

شادی اینجاست این الملوک و این ابناالملوک

ابتهاج معنوی وجود ندارد

جملاتی که از بزرگان دین و معنویت می شنود باور نمی کنیم که انسان بودند و ابتهاج می بردند از این

جملاتی که علی بن ابیطالب در نهج البلاغه دارد یک شمه ای یک بویی از آنها نبرده ایم

کجا هستند ابتهاج می بردند...

ابتهاج و سرور درونی باعث می شده که به آن زندگی ادامه دهد در یک مجلسی قطعات معروفی

سطح علم به صورت فاحشی کاهش یافته است همه به خاطر این هست

وقتی می خواستند حوزه را مدرکی کنند لیسانس و فوق لیسانس بدهند یک نفر که موافق بود جناب آقای

مصباح بود که با چند نفر دیگر من جمله فیاضی غروی رجبی خدمت ایشان رفتیم و دو ساعت و نیم با

او بحث و گفت و گو کردیم که به صلاح حوزه نیست.

نقطه قوت حوزه در این بود که مدرک نبود

نقاط قوت حوزه وارد دانشگاه شود و نقاط قوت دانشگاه وارد حوزه

یکی از نقاط ضعف دانشگاه مدرک است

ایشان نپذیرفت و عملا شد

الان چیزهای شگفت انگیزی می شنویم

سیطره کمیت مدرک یعنی کیفیت را بر اساس کمیت سنجیدن و آن را فدا کردن

در گذشته علم را به خاطر علم می آموختند الان می گویند یا بگویید حقوق را اضافه کنند یا تکلیف را

انجام نمی دهیم. حکایتی است که کسی گفت اینطوری آب نخور عقلت می پرد پرسید عقل چیه

مثل کسی که نفهمد علم خودش ارزش ذاتی دارد

از سن من گذشته و کسی از من حرف شنوی ندارد من پیش بینی خوبی ندارم از جهاتی از جمله از

جهتی که گفتم

دانشگاه ها نظام واحدی یعنی شما شانزده جلسه که در علمی آمدی بس است یعنی یک استاد در هر

دوجهت اگر کل آنچه بلد هست که در سه جلسه می تواند بگوید باید کشش دهد که شانزده جلسه

مثل تخت خواب فوستریوس در ادبیات غرب

غولی تختی دارد و اطراف بیابان می گردد و افراد را پیدا میکند اگر کوتاه تر بود کشش می دهد تا به استادی که همه حرفش را در سه ساعت می توان بگوید شانزده هفته وقت همه را می گیرد برای هیچ چیز

اگر می گفتند هرچه بلدی بیا بگو

اگر کسی اطلاعات فراوان دارد جلسه ۱۶ تمام شد ضوابط می گوید که باید تماش کنی در قدیم اینطور نبود ممکن بود دانشجویی بیست سال در رکاب او باشد و تخلیه علمی و اطلاعاتی می کرد

علم و معنویت و تجربه یاد می گرفت

نمی گفت واحدمان تمام شده است

کو آن طلب؟ سفر می کردند

یک وقتی رادیو اعلام کند که دولت تصمیم گرفته که همه کسانی که در مقطع فوق لیسانس یا دکترا خودشان بیایند مدرکشان را بگیرند چند نفر می گویند باید درس را بخوانیم چه کسی می گوید من می خواهم یاد بگیرم چند نفر دنبال علم هستند. سفرهای طولانی می رفتند که از استادی علم بیاموزند.

